



دانش‌گاه و «انقلاب فرهنگی»

بهرام رحمانی

نمایند. بدیهی است بر اساس مطالب فوق، دبیرستان‌ها و دیگر مراکز آموزشی که در رژیم سابق با آموزش و پرورش انحرافی و استعماری اداره می‌شد، تحت رسیدگی دقیق قرار گیرد.» (به نقل از فرمان خمینی برای تصفیه‌ی دانش‌گاه‌ها در بیست و دوم خرداد ۱۳۵۹)

جمع مذکور به هم‌راه عده‌ای دیگر، از جمله صادق زیباکلام، با اتکا به فرمان خمینی، سرکوب و تصفیه‌ی دانش‌جویان و اساتید دانش‌گاه‌ها را آغاز کردند.

در بیست و سوم خرداد ۱۳۵۹، ستاد انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی تشکیل شد. این ستاد ملزم بود، که فعالیت‌های خود در برخورد با مسایل دانش‌گاهی را بر چند محور متمرکز کند:

۱- تربیت استاد و گزینش افراد شایسته برای تدریس در دانش‌گاه‌ها؛

۲- گزینش دانش‌جو؛

۳- اسلامی کردن فضای دانش‌گاه‌ها و تغییر برنامه‌های آموزشی، به صورتی که محصول کار آن‌ها در خدمت مردم قرار گیرد.

این ستاد بعدها با تصویب لایحه‌ای که از سوی دولت وقت به مجلس شورای اسلامی ارائه شده بود و نیز با فرمان خمینی در تاریخ نوزدهم آذر ۱۳۶۳ به شورای عالی انقلاب اسلامی مبدل گردید.

هدف و وظیفه‌ی اصلی ستاد انقلاب فرهنگی، سرکوب و تصفیه‌ی نیروهای مخالف - به ویژه گرایش سوسیالیستی و سکولار از دانش‌گاه‌ها - و هم‌چنین تغییر سیستم آموزشی و دروس درسی بر مبنای موازین و دیدگاه‌های مذهبی بود.

در مرداد ۱۳۵۹، شورای انقلاب فرهنگی تشکیل شد، تا اهداف و سیاست‌های آموزش عالی را بر اساس موازین و خط مشی اسلامی تعیین کند و سرکوب و تصفیه‌ی اساتید و دانش‌جویان مخالف را به سرانجام برساند. این شورا از نهایت اقتدار در زمینه‌ی تعیین خط مشی آموزشی برخوردار بود. برنامه‌ی آموزشی چنان تدوین شد، که تمامی دانش‌جویان مجبور باشند دروس ویژه‌ی عربی و قرآن و یا معارف اسلامی را بیاموزند. نفی ارزش‌های سکولار و جهان‌شمول به ویژه در علوم انسانی و اجتماعی، جزء مهمی در این خط مشی جدید بود. در این ایام، نهادهای گوناگونی هم‌چون جهاد دانش‌گاهی، انجمن‌های اسلامی، مرکز نشر دانش‌گاهی، ستاد انقلاب فرهنگی، نهاد نمایندگی ولی فقیه، دفتر حوزه در دانش‌گاه‌ها هم تشکیل شده بودند و عناصر حزب الهی کلیه‌ی مراکز مهم مدیریتی دانش‌گاه‌ها را در کنترل کامل خود گرفته بودند. در این میان، هزاران دانش‌جو در دانش‌گاه‌های سراسر کشور تصفیه و اخراج شدند و یا دوران فارغ

رژیم جمهوری اسلامی با حمله به تمامی دستاوردهای انقلاب ۵۷ و سرکوب شدید آزادی بیان، قلم، اندیشه و تشکل، تهاجم به دانش‌گاه‌ها با عنوان «انقلاب فرهنگی» - که در واقع اسم رمز سرکوب دانش‌جویان و تصفیه‌ی دانش‌گاه از اساتید و دانش‌جویان سوسیالیست و آزادی‌خواه و هم‌چنین جایگزینی فرهنگ ارتجاع اسلامی در این مراکز علمی بود - را نیز در دستور کار خود قرار داد.

دانش‌گاه در ایران نه تنها مکانی برای آموزش عالی و پرورش نیروی متخصص، بلکه از دیرباز عرصه‌ای در مبارزه علیه دیکتاتوری و برای آزادی بود. به همین دلیل، رژیم جمهوری اسلامی به محض آن که جای پای خود را در حاکمیت محکم کرد، چه از زاویه‌ی واپس‌گرایی ذاتی خود و ارجح دانستن حوزه‌های علمیه بر دانش‌گاه‌ها و چه برای سرکوب فضای آزادی‌خواهی در دانش‌گاه‌ها، هجوم وحشیانه‌ی خود را به دانش‌گاه‌ها آغاز کرد تا با تعطیل کردن این مراکز علمی، با خیال راحت کشتار و پاک‌سازی استادان و دانش‌جویان مخالف را عملی سازد. در تهاجم وحشیانه‌ی رژیم اسلامی برای بستن دانش‌گاه‌ها در سراسر ایران، تعداد بسیاری از دانش‌جویانی که دست به مقاومت زدند، به خاک و خون کشیده شده و زندانی و اعدام گشتند؛ به طوری که هنوز آمار دقیق آن‌ها را کسی نمی‌داند.

پس از پیروزی انقلاب ۵۷، از سوی شورای مدیریت دانش‌گاه تهران عده‌ای از حقوق‌دانان و اساتید دانش‌گاه مامور تهیه‌ی قانون تاسیس و استقلال دانش‌گاه‌ها شدند. این طرح تهیه و در تاریخ بیست و دوم تیر ۱۳۵۸، از سوی شورای مدیریت دانش‌گاه تهران به وزارت فرهنگ و آموزش عالی جمهوری اسلامی فرستاده شد، تا به تصویب شورای انقلاب برسد. این طرح هرگز تصویب نشد، زیرا با تهاجم به دانش‌گاه‌ها و بستن آن‌ها و تشکیل «شورای انقلاب فرهنگی»، نه تنها استقلال دانش‌گاه‌ها به کلی از بین رفت، بلکه این مراکز به جولان‌گاه چماق‌داران بسیج و پاسدار و... رژیم اسلامی تبدیل شد.

با فرمان خمینی، رهبر جمهوری اسلامی، در بیست و دوم خرداد ۱۳۵۹ ستاد انقلاب فرهنگی دانش‌گاه‌ها تشکیل شد:

«بر این اساس به حضرات آقایان محترم محمد جواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل‌احمد، جلال‌الدین فارسی، علی شریعتمداری مسئولیت داده می‌شود تا ستادی تشکیل دهند و از افراد صاحب نظر متعهد و مومن به جمهوری اسلامی دعوت نمایند تا شورایی تشکیل دهند و برنامه‌ریزی رشته‌های مختلف و خط مشی فرهنگی آینده‌ی دانش‌گاه‌ها بر اساس فرهنگ اسلامی و انتخاب اساتید شایسته و متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به انقلاب آموزشی اسلامی اقدام



التحصیلی آن‌ها به تعویق افتاد. تحقیقات علمی دانش گاهی نیز به حالت تعلیق در آمد؛ زیرا تصور مسئولین شورای انقلاب فرهنگی بر این بود، که با افزایش بیش تر واحدهای علوم اسلامی، معلومات دینی دانش جویان افزایش خواهد یافت و از این طریق وفاداری آن‌ها به حکومت اسلامی تثبیت خواهد شد! این دوره‌ی وحشت‌ناک، حدود سه سال طول کشید.

مسئولین رژیم اسلامی، برای توجیه تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی در افکار عمومی، البته به پیش زمینه‌هایی نیاز داشتند که با راه انداختن وقایع خونین در دانش گاه‌های سراسر ایران و نسبت دادن آن‌ها به سازمان‌های سیاسی عمدتاً چپ، این پیش زمینه را فراهم کردند.

به همین خاطر بود، که خمینی در پیام نوروزی سال ۱۳۵۹ گفت: «باید انقلابی اساسی در تمام دانش گاه‌های سراسر ایران به وجود آید. اساتیدی که در ارتباط با شریک و غرب‌اند، تصفیه گردند و دانش گاه محیط علم شود برای تدریس علوم عالی اسلامی.»

سخن رانی خمینی عکس‌العملی بود به شکست انجمن‌های اسلامی در انتخابات دانش گاه‌ها که کم تر از ده درصد آرا را کسب کرده بودند. در حالی که هواداران سازمان‌های چپ در دانش گاه‌ها بالاترین آرا را به دست آورده بودند. این مساله را حتا بنی صدر، بعد از برکناری خود از ریاست جمهوری در روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» طرح کرد. به نوشته‌ی وی، این مساله در شورای انقلاب نیز مطرح شده بود. اندکی پیش از پیام نوروزی خمینی، در هشتم اسفند ۱۳۵۸، مصطفی میرسلیم، معاون سرپرست وزارت کشور، در نامه‌ای به وزیر علوم از وی خواسته بود تا روسای دانش گاه‌ها «از اجازه دادن به گروه‌های سیاسی به هر عنوان برای برگزاری مراسم سخن رانی و تبلیغات سیاسی خودداری کنند.»

نخستین موج حمله به دانش گاه‌ها و دانش گاهیان، از بیست و ششم فروردین ۱۳۵۹، هنگام سخن رانی اکبر هاشمی رفسنجانی (عضو شورای انقلاب) در دانش گاه تبریز آغاز شد. دانش جویان مخالف رژیم اسلامی در بخش پرسش و پاسخ این سخن رانی به افشای رفسنجانی و رژیم پرداختند. رفسنجانی، در مقابل، تهدید به تصفیه‌ی دانش گاه‌ها کرد. دانش جویان خشمگین و ناراضی او را هو کردند و او مجبور به ترک دانش گاه شد. به دنبال این واقعه، حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ دانش جوی حزب الهی در ساختمان مرکزی دانش گاه تبریز دست به تحصن زدند. دکتر فاروقی، رییس وقت دانش گاه تبریز، متحصنین را مورد انتقاد قرار داد و گفت: سر نوشت دوازده هزار دانش جو را تابع احساسات چند صد نفر نخواهد کرد.

پس از آن، سپاه پاسداران، دفتر تبلیغات اسلامی، روحانیت مبارز، جهاد سازندگی، تعداد زیادی از سازمان‌ها، انجمن‌ها و کانون‌های اسلامی، و بازارایان تبریز حمایت خود را از این اقدام «دانش جویان مسلمان» اعلام کردند. دو تن از معاونان دانش گاه تبریز نیز در استعفانامه‌ی اعتراض آمیز خود نوشتند، که مهاجمان به ساختمان مرکزی از پشتیبانی افراد مسلح خارج از دانش گاه برخوردار بودند. این واقعه دستاویزی شد، تا جمهوری اسلامی اهداف ارتجاعی خود را در دانش گاه‌های سراسر ایران پیاده کند و به قول خمینی: «دانش گاه محیط علم شود برای تدریس علوم عالی اسلامی.»

در روز بیست و هشتم فروردین نیز دانش گاه علم و صنعت تهران از سوی انجمن اسلامی تعطیل و پاسداران انقلاب اسلامی دانش گاه را محاصره کردند و دانش جویان را مورد حمله قرار دادند. دانش جویان دانش گاه علم و صنعت به هم راه سایر دانش جویان در دانش گاه تهران،

در پی این اتفاق، تصمیم به مقاومت گرفتند.

در بیست و نهم فروردین، اعضای شورای انقلاب به دیدار خمینی رفتند و پس از کسب فرمان از وی، طی اطلاعیه‌ای تصریح نمودند: مراکز آموزش عالی به «ستاد عملیات سیاسی تفرقه‌آور» بدل و مانع دگرگونی بنیادی در دانش گاه‌ها شده است. در این اطلاعیه، به گروه‌های سیاسی سه روز - از شنبه سی‌ام فروردین تا دوشنبه اول اردیبهشت ۱۳۵۹ - مهلت داده شد دفاتر فعالیت‌های خود در دانش گاه‌ها را تعطیل کنند. در بخشی از اطلاعیه‌ی شورای انقلاب اسلامی چنین آمده است:

«سنادهای عملیاتی گروه‌های گوناگون، دفترهای فعالیت و نظایر این‌ها که در دانش گاه‌ها و موسسات عالی مستقر شده‌اند، چنان چه ظرف سه روز از صبح شنبه تا پایان روز دوشنبه اول اردیبهشت برچیده نشوند، شورای انقلاب مصمم است که همه با هم یعنی رییس جمهور (بنی صدر) و اعضای شورا مردم را فرا خوانده و همراه با مردم در دانش گاه‌ها حاضر شوند و این کانون‌های اختلاف را برچینند.» (به نقل از اعلامیه‌ی شورای انقلاب)

بدین ترتیب، سردمداران رژیم اسلامی، با اقدامات سرکوب‌گرانه و تبلیغات دروغین خود زمینه‌های اجتماعی و عملی یورش به دانش گاه‌ها را فراهم کردند. آن‌ها حتا صبر نکردند، تا مهلت تعیین شده به پایان برسد. سرکوب‌گران و خرافه پرستان رژیم اسلامی، از همان آغاز مهلت سه روزه، یعنی از روز جمعه بیست و نهم فروردین، هجوم و حشیانه‌ی خود را به دانش گاه‌ها و مراکز آموزش عالی در تهران، شیراز، مشهد، بابل، کرج، جهرم و... آغاز کردند.

در تهران، شدیدترین خشونت‌ها در دانش گاه تربیت معلم روی داد و اعضای انجمن اسلامی، پس از ساعت‌ها درگیری و ضرب و شتم دانش جویان، با کمک نمازگزارانی که از نماز جمعه برای «فتح» دانش گاه به کمک آمده بودند، دانش گاه تربیت معلم را تحت کنترل خود در آوردند.

روز بعد از این تهاجم و حشیانه، روزنامه‌ی «جمهوری اسلامی»، ارگان حزب جمهوری اسلامی، در سرمقاله‌ی خود با تاکید بر «ادامه‌ی انقلاب در دانش گاه‌ها تا زیر و روی کامل این نهاد» نوشت: «اگر شورای انقلاب بخواهد تساهلی در این زمینه از خود نشان دهد، با قهر توده‌ها مواجه خواهد گشت.»

در پایان مهلت سه روزه، شورای انقلاب که تقریباً نیمی از اعضای آن عضو حزب جمهوری اسلامی بودند، در پیامی به ملت ایران اعلام کرد:

«سرعت مورد نظر در اجرای تصمیمات اعلامیه‌ی مورخ بیست و نهم فروردین ۱۳۵۹ وجود نداشته است.»

یعنی این که ابعاد تهاجم و حشیانه و کشتار دانش جویان می‌بایست از این هم شدیدتر می‌بود! در این پیام هم چنین تاکید شده بود:

«تصمیم شورا در مورد برچیدن ستادها و دفاتر فعالیت گروه‌های مختلف،... کتاب‌خانه‌ها، دفترهای هنری و ورزشی و نظایر این‌ها را در بر می‌گیرد.»

شورای انقلاب در پیام خود از مردم خواسته بود، تا از تجمع در حوش و حوش دانش گاه‌ها خودداری کنند و تاکید کرده بود، که در صورت لزوم با یک پیام رادیویی از آن‌ها خواهد خواست برای اجرای فرامین شورای انقلاب به دانش گاه‌ها بروند. هم چنین تاکید کرده بود، اگر امور بر خلاف نظر شورا جریان یابد، شورا و رییس جمهور منتظر پایان ضرب الاجل نمی‌شوند و خود به دانش گاه خواهند آمد.



سرانجام، در روز سی و یکم فروردین ماه، تهاجم همه جانبه به دانش‌گاه‌ها آغاز شد و پس از دو روز هجوم مداوم به دانش‌گاه‌ها و ضرب و شتم دانش‌جویان، از جمله ۳۰۰ نفر در دانش‌گاه شیراز و ۳۵۶ نفر در دانش‌گاه مشهد زخمی و مصروب شدند.

در روز اول اردیبهشت، که پایان ضرب الاجل شورای انقلاب بود، حمله‌ی عوامل آشکار و نهان رژیم اسلامی به ویژه به دانش‌گاه تهران، به اوج خود رسید. جماعتی کف به دهن آورده، الله و اکبر گویان، با چماق و زنجیر و چاقو و اسلحه‌ی گرم به دانش‌گاه حمله کردند و خون‌ها بر زمین ریختند. به گزارش روزنامه‌ی «کیهان»، در این حمله ۳۴۹ نفر زخمی و سه تن کشته شدند...

دانش‌جویان در زیر حملات مداوم چماق‌داران حزب‌الله و نیروهای سپاه، سرانجام در ساعت یازده و نیم شب دوشنبه اول اردیبهشت مجبور به ترک دانش‌گاه شدند. در همین حال، رادیوی جمهوری اسلامی با پخش اعلامیه‌های شورای انقلاب، تهدید می‌کرد که این شورا روز سه شنبه با مردم به دانش‌گاه خواهد رفت.

روز دوم اردیبهشت، بنی صدر در راس مامورین امنیتی و گروه‌های حزب‌الله، در حالی وارد

صحن دانش‌گاه تهران شد که فضای آن آکنده از بوی خون و باروت بود. وی در توجیه این حمله‌ی وحشیانه به دانش‌گاه‌ها اعلام کرد: «این‌ها، این گروه‌های چپ‌نما، در دو روز گذشته ابتکار عملیات قهرآمیز را دست گرفتند. چرا؟ بهانه این بوده، که دولت می‌خواهد دانش‌گاه را تعطیل کند. غافل از این که خود دانش‌گاه‌ها را تعطیل کرده‌اند. اکنون در دانش‌گاه درس و بحثی در

کار نیست و عملاً به مرکز فعالیت‌های تخریبی و صدور این فعالیت‌ها تبدیل شده است. بدین قرار، همان طوری که تعطیل دانش‌گاه‌ها دلیل نداشت، ایجاد برخوردهای خونین از سوی چپ نمایان نیز دلیل نداشت.» («انقلاب اسلامی»، سوم اردیبهشت ۱۳۵۹)

بدین ترتیب، بنی صدر دانش‌جویان چپ و آزادی‌خواه را که تلاش کرده بودند از جان خود و از حرمت دانش‌گاه‌ها را در مقابل آدم‌کشان و قداره‌بندان رژیم اسلامی محافظت کنند، عامل درگیری‌ها و تعطیلی دانش‌گاه‌ها معرفی نمود.

هم زمان، نیروهای حزب‌الله و سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب اسلامی به کمک دانش‌جویان انجمن‌های اسلامی در شهرهای مختلف، یورش به دانش‌گاه‌ها را تشدید کردند و با سرکوب خونین دانش‌جویان مخالف به بستن دانش‌گاه‌ها دست زدند.

در زاهدان، در روز دوم اردیبهشت به دانش‌سرای عالی حمله شد و یکی از دانش‌جویان «پیشگام» به نام صادق نظیری کشته و عده زیادی مجروح گردیدند.

در مشهد، اصفهان و تبریز نیز حزب‌الله مسلح با حمایت سپاه پاسداران با حمله به دانش‌گاه‌ها و مجروح و مصروب کردن و دستگیری تعداد

زیادی از دانش‌جویان، موفق به تسخیر دانش‌گاه‌ها شد. در رشت، حزب‌الله به سردستگی هادی غفاری و امامی کاشانی و با هم‌کاری انصاری استاندار و کریمی دادستان شهر، روز سوم اردیبهشت به دانش‌گاه حمله کردند. در اثر این حمله، هفت تن جان باختند و چند صد نفر نیز مجروح گردیدند. هادی غفاری نیز در این درگیری به شدت مجروح شد.

در شیراز، بنا به گزارش روزنامه‌ی «کیهان»، بیش از ۴۹۱ نفر در اثر حمله‌ی نیروهای حزب‌اللهی مجروح شدند. اما بنا به گزارش شاهدان عینی، میزان مجروحان به هزار نفر می‌رسید و حداقل سه نفر هم کشته شدند. نسرین رستمی یکی از کشته شدگان بود.

در اهواز، احمد جنتی، امام جمعه‌ی این شهر، از مردم خواست تا نماز جماعت را در زمین چمن دانش‌گاه برگزار کنند. بدین ترتیب، وی پیش‌زمینه‌ی توطئه‌ای خونین را فراهم کرد، که طی آن پنج و به گفته‌ی تعدادی از شاهدان عینی هفت کشته و صدها مجروح بر جای گذاشته شد.

در دانش‌گاه جندی شاپور، تعداد زیادی از دانش‌جویان دختر مورد تجاوز چماق‌داران وحشی

و و جنایت‌کار جمهوری اسلامی قرار گرفتند. گفته می‌شود تا یک هفته، مردم جنازه‌های دانش‌جویان را که در آب رودخانه‌ی شهر شناور بودند، به چشم می‌دیدند. غلام سعیدی، فرزانه رضوان، جبرائیل هاشمی، حمید درخشان و طاهره حیاتی (دانش‌آموز چهارده ساله و عضو «پیشگام»، که در مقابل دانش‌کده‌ی علوم در اثر ضربات قمه کشته شد)، از جمله کشته شدگان



دانش‌گاه جندی شاپور اهواز بودند.

در روز پنج‌شنبه چهارم اردیبهشت، خانواده‌های دانش‌جویان دستگیر شده و زندانی به همراه سایر دانش‌جویان در جلوی تالار شهرداری اهواز دست به تجمع اعتراضی زدند. اما این اعتراض نیز با تیراندازی سپاه پاسداران به روی تجمع‌کنندگان روبرو شد و سه نفر کشته و ۲۶ نفر زخمی گردیدند.

روز دوازدهم اردیبهشت ۱۳۵۹، احمد موزن فارغ‌التحصیل دانش‌گاه اهواز، به همراه مسعود دانیالی دیپلمه‌ی بیکار، دکتر نریمینا پزشک درمان‌گاه حصیرآباد اهواز، مسعود ربیعی دانش‌جوی فوق‌لیسانس علوم تربیتی، غلام حسین صالحی دانش‌جوی علوم کامپیوتر، و اسدالله خرمی دانش‌جوی دانش‌کده‌ی علوم تربیتی، به جرم شرکت در درگیری‌های دانش‌گاه اهواز در یک محاکمه‌ی چندساعته در داده‌گاه انقلاب اسلامی این شهر محکوم و بلافاصله تیرباران شدند. دکتر نریمینا، پزشک درمان‌گاه حصیرآباد اهواز، به جرم مداوای دانش‌جویان زخمی به جوخه‌ی تیرباران سپرده شد. بر اساس گزارشات مختلف، بیش‌ترین جنایات رژیم اسلامی در جریان انقلاب فرهنگی در دانش‌گاه اهواز اتفاق افتاد.

در سیام فروردین سال ۱۳۶۰، تظاهراتی از جانب دانش‌جویان و دانش‌آموزان طرف‌دار سازمان «پیکار» در مقابل دانش‌گاه تهران به مناسبت اولین سال‌گرد انقلاب فرهنگی رژیم اسلامی و در اعتراض به بستن دانش‌گاه‌ها برگزار می‌شود. این تظاهرات مورد هجوم نیروهای امنیتی و حزب‌اللهی قرار می‌گیرد. از درون دانش‌گاه و از پشت نرده‌های آن، نارنجکی ساچمه‌ای به میان تظاهرکنندگان پرتاب می‌شود، که در اثر آن دو نفر به اسامی آذرمهر علیان دانش‌آموز سال سوم نظری دبیرستان عاصمی و ایرج ترابی کارگر هجده ساله کشته و بیش از هفتاد نفر دیگر نیز مجروح می‌گردند.

وقایع خونین دانش‌گاه‌ها، که به نمونه‌هایی از آن‌ها در بالا اشاره کردیم، تنها بیان‌گر گوشه‌ای از انبوه جنایات رژیم اسلامی - همه‌ی جناح‌های آن - در سرکوب خونین و تسخیر دانش‌گاه‌ها است. از میان آن‌ها که زنده ماندند، بسیاری برای مدت‌ها در زندان‌های جمهوری اسلامی شکنجه شدند؛ بسیاری از دانش‌گاه‌ها اخراج و ممنوع‌التحصیل گشتند؛ بسیاری از اساتید مخالف رژیم اسلامی و معترض به انقلاب فرهنگی، تصفیه و از دانش‌گاه‌ها اخراج شده و به کارهایی چون رانندگی تاکسی و فروشنده‌گی روی آوردند و... آن چه در جریان انقلاب فرهنگی بر بخشی از مردم جامعه گذشت، فاجعه‌ای چنان عظیم و تکان‌دهنده و دردناک بود، که بسیار از حوصله‌ی این نوشته‌ی کوتاه فراتر می‌رود.

در جریان انقلاب فرهنگی، موسسه‌ی وابسته به ستاد انقلاب فرهنگی، «جهاد دانش‌گاهی»، شورایی سه نفره را برای هر دانش‌گاه تعیین نمود. این شوراهای سه نفره از یک استاد، یک نماینده از دانش‌جویان انجمن‌های اسلامی و یک نماینده از دانش‌گاه تشکیل شده بود. این شوراهای وظیفه داشتند، تا اقدامات لازم برای تبدیل دانش‌گاه از یک دانش‌گاهی غیراسلامی به دانش‌گاهی اسلامی را به سرانجام برسانند. در عمل، این شوراهای هماهنگی لازم با بدنه‌ی دانش‌گاه‌ها شامل مدیریت دانش‌گاه، معاونین و غیره را نداشت و در نتیجه، کشمکش‌ها و برخوردهای بسیاری به وجود آمد. به گونه‌ای که وزیر فرهنگ و آموزش عالی، طی مصاحبه‌ای به این مسأله اشاره نمود. برای حل این مشکل، شورایی هفت نفره تحت نام شورای مدیریت دانش‌گاه در هر دانش‌گاه تاسیس گردید، شامل: چهار نفر از هیات علمی دانش‌گاه که می‌بایست از اساتید متعهد (اسلامی) انتخاب می‌شد، سه نفر از دانش‌جویان مومن و متعهد (اسلامی) و یک عضو به همین ترتیب از میان کارمندان دانش‌گاه. دبیر این شورا می‌بایست از میان اساتید انتخاب می‌شد، که ریاست دانش‌گاه را نیز بر عهده داشت. این شخص توسط وزیر آموزش عالی تعیین می‌شد.

شورای انقلاب فرهنگی هم ماموریت یافت، بر اعمال ارزش‌های اسلامی بر نظام آموزشی کشور نظارت کند. شورای انقلاب فرهنگی، دروس دانش‌گاهی را به پنج گروه تقسیم نمود: علوم انسانی (شامل علوم اجتماعی)، کشاورزی، مهندسی و تکنولوژی، پزشکی و علوم پایه. بازبینی هر گروه از این کتاب‌ها زیر نظر یک گروه تخصصی اداره می‌شد. زیر مجموعه‌های شورای انقلاب فرهنگی، که به تدوین و بازبینی کتب درسی دانش‌گاهی می‌پرداخت و عمدتاً توسط روحانیون اداره می‌شد، توانست تا سال ۱۳۶۴ حدود سه هزار عنوان کتاب که در آن دیدگاه‌های اسلامی اعمال شده بود را تدوین نماید. البته نقش روحانیون در کتاب‌های علوم انسانی پررنگ‌تر بود تا کتاب‌هایی در زمینه‌ی پزشکی و علوم پایه که روحانیان اطلاع کم‌تری در آن داشتند. اگر چه تمامی کتب آموزشی دچار تغییرات گردیدند، اما کتاب‌های

علوم انسانی، اجتماعی و علوم دینی به طور ویژه‌ای با هدف زدودن آثار نظام سلطنتی و تفکرات غربی و استعماری مورد بازبینی قرار گرفتند. در میان این‌ها نیز کتب علوم انسانی به طور ویژه‌تری مورد بازبینی قرار گرفتند؛ چرا که رژیم اسلامی آن‌ها را محصولات وارداتی غرب می‌دانست، که «حامل ارزش‌های غربی است». در این میان، رشته‌هایی مانند اقتصاد و حقوق دچار تغییرات بنیادی شدند. برای مثال، در اقتصاد تئوری‌های معمول اقتصاد مانند عرضه و تقاضا با موادی تحت عنوان اقتصاد اسلامی جایگزین گردیدند! و کتب حقوق با توجه به شریعت اسلامی بازنویسی شدند!

پیش از شروع انقلاب فرهنگی در سیستم آموزش عالی ایران، ۲۶ دانش‌گاه، ۵۰ کالج و ۱۶۸ موسسه‌ی دیگر آموزشی وجود داشت. در این موسسات آموزش عالی، که به صورت دولتی و خصوصی اداره می‌شدند، در مجموع حدود ۱۸۰ هزار دانش‌جو مشغول به تحصیل بودند. آمار رسمی سال ۵۹-۱۳۵۸، یعنی سال سرکوب و تعطیلی دانش‌گاه‌ها شمار دانش‌جویان را ۱۷۴۲۱۷ تن نشان می‌دهد. همین رقم در سال تحصیلی ۶۲-۱۳۶۱، پس از بازگشایی دانش‌گاه‌ها، ۱۱۷۱۴۸ نفر اعلام شد. بر پایه‌ی این گزارشات آماری، ۵۷۰۶۹ دانش‌جو از ادامه‌ی تحصیل باز ماندند.

به علاوه، در جریان انقلاب فرهنگی، استادان و اعضای هیات علمی دانش‌گاه‌ها نیز که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ بالغ بر ۱۶۸۷۷ نفر بود، یعنی برای هر ده دانش‌جو یک استاد، به هشت هزار نفر، یعنی به نصف آن، کاهش یافت.

بازگشایی دانش‌گاه‌ها، پس از مدتی، در حالی صورت گرفت که همه‌ی تشکلهای دانش‌جویی منحل شده و اعضا و فعالین آن‌ها اخراج، زندانی یا اعدام گشته و یا این که موفق به فرار از ایران شده بودند؛ شوراهای صنفی دانش‌جویان منحل شده و کتابخانه‌های دانش‌جویی از بین رفته بودند. و بسیاری از اساتید آزادی‌خواه نیز پاک‌سازی و از کار اخراج شده بودند. دانش‌گاه‌ها در آن سال‌ها به جولان‌گاه انجمن‌های اسلامی، استادان حزب‌اللهی و چماق‌داران جمهوری اسلامی تبدیل شده بود.

ابعاد هجوم وحشیانه‌ی جمهوری اسلامی به دانش‌گاه‌ها به حدی تکان‌دهنده و دردناک بود، که امروزه در شرایط سیاسی و اجتماعی متفاوت - در حالی که رژیم اسلامی بر دریایی از تنفر توده‌های مردم بر تخت حاکمیت نشسته است - برخی از طراحان اصلی آن نیز اظهار ندامت می‌کنند، تا جان خود را از طوفان خشم این مردم بدر ببرند. برای نمونه، صادق زیباکلام، استاد علوم سیاسی دانش‌گاه تهران و یکی از طراحان انقلاب فرهنگی، چند سال پیش در گفت و گویی با هفته‌نامه‌ی «جوان» در این باره گفت:

«امیدوارم خداوند از گناهان من بگذرد. من به خاطر نقشی که در جریان بسته شدن دانش‌گاه‌های ایران در سال ۱۳۵۹ داشتم. امروز طلب استغفار می‌کنم. در آن روزها فکر می‌کردم دارم خدمت می‌کنم. اما امروز که نوشته‌های آن هنگام خود را مطالعه می‌کنم، می‌بینم جز شعارهای پوچ مطلب دیگری نداشتم. انقلاب فرهنگی یک کار غلط بود و به ایران لطمه وارد ساخت.»

تهاجم به دانش‌گاه‌ها و سرکوب و کشتار و زندانی کردن دانش‌جویان، تصفیه و اخراج آن‌ها و هم‌چنین اساتید دانش‌گاه، یکی از سیاه‌ترین و سنگین‌ترین پرونده‌های جنایات جمهوری اسلامی و همه‌ی آن کسانی است که این حرکت را سازمان‌دهی و رهبری کردند و با چماق و زنجیر و چاقو و اسلحه‌ی گرم به سرانجام رساندند.

